بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا وو نبینا و حبیب الهنا ابوالقاسم محمد

اللهم صل علی محمد و آل محمد

صلی الله علیه و علی آله الطاهرین سیما بقیه الله الاعظم مولانا الحجه بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین الی قیام یوم الدین

«السَّلامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ الْأُمَمَ، أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ، وَيَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ، وَيَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً، وَيُمَكِّنَ لَهُ، وَيُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ»[[1]](#footnote-1)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ ۚ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ ۗ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ[[2]](#footnote-2)

اینها دلایل ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم! درجات هر کس را بخواهیم (و شایسته بدانیم،) بالا می‌بریم؛ پروردگار تو، حکیم و داناست.

در آیات گذشته سخن از احتجاجات حضرت ابراهیم علیه السلام با مشرکین زمان خود بود که از طریق استدلال عقلی اثبات کرد که موجوداتی که در حال تحولند، در حال حرکتند، گاه در حال طلوعند، گاه در حال غروبند، گاه هستند، گاه نیستند، گاه در مشرقند، گاه در مغربند، مسخّر فرمان دیگری هستند. اینها صلاحیت این را ندارند که ربّ عالم باشند. ربوبیّت و الوهیت داشته باشند. ذات اقدسی ربّ است و اله است که ذات لم یزل و لا یزال تغیر و تبدّل و تحوّل در او حادث نمی شود. تمام این موجودات متحوّل و متغیر خود، دلیل روشنیست بر اینکه باید موجود ثابت لایزالی در عالم باشد که این متحولات را به وجود بیاورد. هر اندیشمندی را به تفکر وامی دارد که این اجرام سماوی در گردششون، در رفت و آمدشون

چه می خواهند از این محمل کشیدن چه می جویند از این منزل بریدن

که گفت این ثابت است اون منقلب نام که گفت این را بجنب، آن را بیارام

همه هستند سرگردان چو پرکار پدید آرنده خود را طلب کار

بلی در طبع هر داننده ای هست که با هر گردنده گرداننده ای هست

خلیل آسا در باب یقین زن نوای لا احب الآفلین زن~~[[3]](#footnote-3)~~

او می گفت « فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأى كَوْكَباً قالَ هذا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لا أُحِبُّ الْآفِلينَ»[[4]](#footnote-4) من با افول کنندگان نمی توانم دوست باشم. دل به موجوداتی که گاه هستند و گاهی نیستند نمی توانم ببندم. این حجتی بود که ابراهیم علیه السلام داشت و در آیات گذشته عرض شد. حالا در این آیه می فرمایند: «وَ تِلْکَ حُجَّتُنا آتَيْناها إِبْراهيمَ عَلي‏ قَوْمِهِ» این حجت ما بود، حجتی بود از قِبَل ما که ما به ابراهیم القا کردیم، به فکر اون رسوندیم و به زبان او جاری کردیم. حجت یعنی دلیل، یعنی برهان. «ما یُحتَجُّ بِه» یعنی اونچه که انسان به وسیله او احتجاج می کند با دیگری در اثبات مقصود خودش. قاطع عُذر، حجت یعنی قاطع عذر، یعنی راه عذر را به روی طرف می بندد. که او نمی تواند اعتراضی کند یا انکاری کند. و لذا خداوند حجت دار. «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» بگو خداوند حجت بالغ و رسا و تمامی دارد. عقل داده و وحی نازل کرده، راه روشن کرده پاکانی را به عنوان راهنمایان معرفی کرده که کوچک ترین خدشه ای در اونها نیست و هیچ لکۀ سیاهی در تاریخ زندگیشون نیست. آنها بشر را هدایت می کنند. این حجت خداست. «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»[[5]](#footnote-5) که خداوند پیغمبران را مبعوث کرد تا دیگه بشر در مقابل خدا عذر نداشته باشه که نگوید خب چرا کج رفتم. چرا در اعتقادات منحرف شدم، چرا در اخلاقیات فاسد شدم. چرا در اعمال قبیح شدم. عذر ندارد. او میگه من عقل دادم به شما درک و شعور دادم. استعداد تکامل دادم و پیغمبران معصوم فرستادم. چه کم بود؟ آیا راهنمایی ناقص بود؟ راهبری ناقص بود؟ چرا کج رفتید؟ حجت خدا بر بشر تمامه. تمام انبیا حجت خدا هستند. تمام اولیا، حجت الله‌ند. امام زمان ارواحنا فداه الان حجت الله است. حجت خداست بر بشر، معصوم هست، توانایی راهبری جامعه بشر را هم دارد، جامعه بشر خود را آماده نشان بدهد و او ظهور کند و به سعادت و کمال برساند. این حجت خداست. اگر ما علما را هم میگیم حجت الاسلام، آن هم از همین قبیل هست. حجت اسلام یعنی برهان اسلام. یعنی وجودش، دلیل بر این باشه که اسلام مکتب آسمانیِ انسان‌ساز است اما حجت الاسلام به معنای واقعی، نه حالا تشریفاتی باشه حالا به بنده و امثال بنده مثلا بگن حجت الاسلام. این حجت نیست. تشریفاته. اینها تعارفه و مانند شکلات که به بچه می دهند که خوشحال بشه، گریه نکند. این از این قبیله وگرنه حجت اسلام یعنی یک وجودش برهانه اسلام باشه، دلیل باشه و اسلام رو دست بگیرد، آن را به دنیا معرفی کند که اگر من انسان‌ساز نبودم، این ها از مکتب من بیرون نمی آمدند. به این کیفیت باشه و لذا فرمود با که بنشینیم، می فرمود که «مَنْ يُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ رُؤْيَتُهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَ يُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ»[[6]](#footnote-6) آن کسی را می گوییم که دیدار او شما را به یاد خدا بیفکند و گفتار او بر علم و معارف شما بیفزاید و رفتار او شما را به آخرت ترغیب کند. اینها را می گوییم یا در حدیثی داریم که «لَا تَجْلِسُوا إِلَّا عِنْدَ كُلِّ عَالِمٍ »[[7]](#footnote-7) ما در عین حالی که همه علما را تجلیل می کنیم، تکریم می کنیم، در عین حال فرمودند که این جور نیست که حالا هر عالمی بتواند حجت باشد و الگو بشود در میان شما با هر عالم مجالست نکنید «الاّ عالمٍ يَدْعُوكُمْ مِنْ خَمْسٍ إِلَى خَمْسٍ» شما را از 5 چیز بیرون بیاورد به 5 چیز وارد کند. «یدعوکُم مِنَ اَلشَّكِّ إِلَى اَلْيَقِينِ وَ مِنَ اَلْكِبْرِ إِلَى اَلتَّوَاضُعِ وَ مِنَ اَلرِّيَاءِ إِلَى اَلْإِخْلاَصِ وَ مِنَ اَلْعَدَاوَةِ إِلَى اَلنَّصِيحَةِ وَ مِنَ اَلرَّغْبَةِ إِلَى اَلزُّهْدِ.»[[8]](#footnote-8) با آن کسانی باشید که از پنج صفت شما را بیرون می آورند. از صفت شک بیرون بیاورد به صفت یقین داخل کند. اون حالت شک و ریب شما را، اضطراب شما را از بین ببرد و حال یقین در شما ایجاد کند. شما را از کبر بیرون بیاورد به تواضع وارد کند. شما را از ریا و خودنمایی و مردم نمایی بیرون بیاورد به اخلاص خداجویی وارد کند. شما را از عداوت و بغض و کینه توزی به هم بیرون بیاورد به نصیحت و خیرخواهی و محبت یکدیگر وادارد. شما را از رغبت به دنیا و دنیاگرایی بیرون بیاورد به زهد و بی اعتنایی به نفائس دنیا شما را وارد کند. این ها را گفتیم که حجت اسلام می شوند. مرحوم حاج سید احمد زنجانی رضوان الله علیه در کتابشون نقل می کنند از بزرگی که او گفت: من در محضر مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی رضوان الله علیه که از اعاظم علمای مذهب ماست مرجعیت هم در زمان خودش داشته در محضر ایشون بودم و یک عرب ثروتمندی وارد شد و یک گونی لیره عثمانی آورد، به عنوان سهم امام و وجوهات شرعیه. حالا او جوال تعبیر می کند. ظاهراً جوال همان به نظر ما گونی دیگه به اصطلاح ما. یک جوال، یک گونی لیره عثمانی آورد، پیش خود خود خیال می کرد که حالا وقتی آقا بفهمد که این همه پول آورده خیلی خوشحال می شود و مثلا چه می کند. بعد ایشون دستور دادند که اون در کفش کن بگذارند، زیر کفش خودشون و اصلا نگاه نکردند چی هست. بعد دستور دادند اون کسی که متصدی کار ایشون بود همون جا تقسیم کند، رو دفتری که دارد و باید نیازمندان ببرند همون جا از این دست گرفت و از اون دست هم تحویل داد. اصلا باز نکرد که چی هست. این تربیت شده مکتب قرآن است که «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى‌ ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ »[[9]](#footnote-9) این ریزه خوارِ خوان نعمت مولا امیر علی علیه الصلاه و السلام است که «يَا دُنْيَا غُرِّي غَيْرِي یا صَفرا یا بَیضا»[[10]](#footnote-10) ای زردها، ای سفیدها، ای طلاها، ای نقره ها حتی اسم از طلا و نقره نمی بره. ای زردها و سفیدها غیر علی را بفریبید. من تو را طلاق داده ام، سه طلاقه که رجوعی در آن نیست. حجت اسلام به این معنا که می گیم حجت یعنی الگویی باشد و برهانی باشد وجودش دلیل بر عظمت اسلام باشه. دلیل بر تربیت اسلامی باشه که اسلام بتواند نشان بدهد. حالا حجتنا خدا هم فرمود که این ها که ما گفتیم، و ارائه می کند تغیرات عالم که صلاحیت ربوبیت ندارند، این حجت ما بود تلک هم که آمده «تِلکَ حُجَّتُنا» آقایانی که اطلاع از ادبیات عرب دارند می دانند که اگر اسم اشاره به نزدیک بخواهد اشاره کند بگه هذا یا هذهِ اگه به دور اشاره کند ذلک و تِلک حالا با اینکه در قرآن مثلا قرآن دیگه نزدیکه، دور که نیست ولی فرمود «ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فِيهِ » هذا الکتاب فرموده «ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فِيهِ»[[11]](#footnote-11) ذلک آمده اشاره به دور با آنکه نزدیکه، دور نیست یا خدا اقرب الیه من حب الوریده «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»[[12]](#footnote-12) ولی در عین حال «ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ»[[13]](#footnote-13) ذلک به کار رفته در نشون دادن الله. برای این است که نشان بده رفعت مقام دارد. علوّ رتبه دارد که مانند دوره ولو نزدیکه ولی از جهت علو رتبه و رفعت مقام، گویی که دور است. «تِلکَ حُجَّتنا» حجتی که ما آورده ایم چون مرتبه عالی دارد و علو رتبه دارد از این نظر تلک گفته شده. «تِلکَ حُجَّتنا» حجت ما بود. خب این حجت، مال ابراهیم علیه السلام بود که با همون عقل خودش ترسیم کرد. ستاره رب نیست، ماه ربّ نیست، خورشید ربّ نیست. زمین و آسمان ربّ نیستند. خب این یک مساله فطری و عقلیه در عین حال به خود نسبت میده. حجت ما بود که القا کردیم برای اینکه اونی که درک می کند عقل است و فطرت. اون از خداست. خدا عقل داده، خدا فطرت داره، خدا درک شعور داده است، پس به خدا هم نسبت داده میشه. حجت مال ابراهیم علیه السلامه ولی در عین حال چون سرمایه از خداست از این نظر به خدا نسبت داده میشه. «تِلکَ حُجَّتنا آتَيْناها إِبْراهيمَ عَلي‏ قَوْمِهِ» این حجت ما بود. «نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ»[[14]](#footnote-14) که آخر جمله بعد آیه است «نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ » یعنی نرفع من نشاء درجاتٍ هر که را ما بخواهیم از درجات علم و حکمت بالا می بریم، ما بخواهیم نه اینکه حالا بدون فعالیت بشر. مشیت خدا از مجرای مشیت انسان کار می کند. ما بخواهیم یعنی خودش بخواهد. خود انسان اگر بخواهد ما وسیله داده ایم که بالا برود. «نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ » ما بخواهیم یعنی خودش بخواهد. چون خداوند این قدرت به انسان داده که بخواهد. خواستن را خدا به او داده، بخواهد، پیش می رود. بالا می بریم، شما اگر نردبان بگذارید زیر پای کسی، پشت بام برود می تونید بگید که من بالا بردم او را. خودش بالا رفته، ولی چون نردبان شما نبود نمی توانست برود. اینجا بالا رفتن را میشه به خود بگه، میگه من بالا رفتم و هم اینکه شما بگید من بالا بردم. هر دوش درسته. شما سرمایه به دست فرزندتان می دهید. او با این سرمایه کسب و کار می کند. می تواند بگه من خودم به ثروت رسیدم، درسته. ممکنه شما بگید من به ثروت رسوندم این هم درسته. چون سرمایه شما اگر نبود او نمی توانست فعالیت کند. اگر سرمایه بود؛ فعالیت نبود باز هم نمی شد. هر دو با هم دست به دست که دادند، ثروت و مکنت حاصل میشه. پس نردبان از خداست ولی فعالیت از ماست. «نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ» هر که را ما بخواهیم بالا می بریم ما مشیتی که خودش دارد منتهی اون مشیت را هم خدا به ما داده «وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّه»[[15]](#footnote-15) شما که مشیت می کنید می خواهید خداوند این خواسته را در شما قرار داده که اثر کند در ترقی شما. حالا آیه بعدش دارد « وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ»[[16]](#footnote-16) از جمله مواهبی که خداوند به جناب ابراهیم علیه السلام عنایت کرده همین مساله نسَبیه. خود شرافت نسبیه هم مساله ایه. در انسان اثر می گذارد. نژادش پاک باشد، در آدم موثره. میوه ای که از او تحویل داده می شود، اولاد پاک، این هم در شخصیت انسان موثره. درختی بخواهد خوب درخت کامل باشه، هم ریشه اش پاک باشه، هم میوه اش طیّب. درختی که ریشه اش پاک، میوه اش هم درست و پاک، این درخت کامله «کشَجَرَةٍ طَیبَةٍ اصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ تُؤْتِی اکلَها کلَّ حینٍ بِاذْنِ رَبِّها»[[17]](#footnote-17) ابراهیم علیه السلام شجره طیبه ایست که هم ریشه ای پاکه، هم میوه اش پاکه و نشون میده ابراهیم ریشه اش به نوح می رسه که از پیغمبران اولوالعزمه و اولادی که دارد میوه وجودش اسحق و یعقوب نشان می ده که فرزندانی صالح و نسلی لایق به ابراهیم دادیم و این از نعمت های ما بود به او. « وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ » حالا اسحق را جلوتر ذکر کردم و حال آنکه اسماعیل هم فرزند ابراهیم علیه السلامه چون اسحق تکونش خارق العاده بود. برای اینکه پدری پیر در سن 100 سالگی، مادری پیر، عقیم، نازا در سن 90 سالگی، بخواد تولید فرزند کنند خارق العاده است. یا پدر در سن 120 سالگی و یا 110 سالگی و مادر در سن 100 سالگی. تولید خارق العاده است و لذا اسحق که تولیدش تکوّنش خارق العاده بود قبلاً ذکر می کند. « وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنا» خیال نکنید چون پیغمبرزاده بوده اند شریفند. نه هر کدام اینها را هم بر ذات خودشون ما هدایت و روشنی قرار دادیم. کلا هَدَینا یعنی صرف اینکه پدرم چنین است

گیرم پدر تو بود فاضل از فضل پدر تو را چه حاصل

چون شیر به خود سپه شکن باش فرزند خصال خویشتن باش

کلاً هدینا ما اینها را خودشان را هدایت کردیم ولو اینکه فرزند ابراهیم بودند. «وَ نُوحاً هَدَيْنا مِنْ قَبْلُ»[[18]](#footnote-18) قبل از او هم نوح پرچم دار توحید بود. خیال نکنید که از ابراهیم شروع شده توحید. نه! قبل از او هم انبیا بوده اند و اساس توحید هم بنیان گذاری شده منتهی ابراهیم علیه السلام در این راه فداکاری زیادتری انجام داده. «وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ » حالا فرزندان او اینها بودند. این شخصیت های عظیم. سلیمان، داوود، ایوب، یوسف، موسی و هارون «وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»[[19]](#footnote-19) در قرآن کریم همش 25 نفر از انبیا اسمش ذکر شده. 124000 پیغمبران 25 نفر از انبیا اسمشون در قرآنه. از 25 نفر هم 16 نفرشون در این آیه آمده. در این دو آیه 16 نفر از انبیا ذکر شده اند. «وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» اینها محسن بودند. اینها مسیر عبادت و اطاعت را آنچنان که هست طی می کردند. «وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ»[[20]](#footnote-20) یعنی باز 4 پیامبر اسم برده شده «وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ»[[21]](#footnote-21) که اینها همه را اسم میبرد خداوند نشون بده شخصیت های عظیم آسمانی اینها هم از دودمان جناب ابراهیم علیه السلام بوده اند که از شرافت نسبی اوست. هم ریشه اش پاک بوده به انبیا می رسد و هم ثمره اش بسیار پاکه که در میان این ثمره هم شخص عظیم عالم امکان خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم که از مفاخر بزرگ جناب ابراهیم علیه السلام همین که رسول خاتم در نسل او قرار گرفته. حالا یک نکته ای که اینجا از این آیه استفاده می کنیم این مساله است که نَسَب تنها از طریق پدر، محقق نمیشه. از طریق مادر هم نسب محقق می شود. که در این آیه عیسی را در ذریه ابراهیم حساب کرده. مِنْ ذُرِّيَّتِهِ عیسی و حال آنکه عیسی از طریق مادر به جناب ابراهیم منتهی میشه. چون پدر که نداشته از طریق مادر منتهی میشه. خود این آیه دلیل روشنیست بر اینکه نسب از طریق مادر هم محقق می شود. خود آیه دلیله و لذا ائمه علیهم السلام به همین آیه استدلال می کردند در اینکه ما فرزند پیغمبریم. چون بنی عباس و بنی امیه اینها می کوشیدند امتیازات اهل بیت را ازشون بگیرند. از جمله امتیازات همین مساله ابن رسول اللهی بود که نسب به رسول خدا داشتند. اینها تلاش می کردند که این اسم را ازشون بردارند. به مردم می گفتند که نگید یابن رسول الله برای اینکه اینها پسر پیغمبر نیستند. اینها پسران علی هستند. و امام حسن و امام حسین علیهم السلام پسران علی هستند نه پسران رسول خدا و لذا اهل بیت اینها، اولاد پیغمبر نیستند. می گفتند امامان اولاد پیغمبر نیستند. معاویه خیلی اینجا را تعقیب کرد این مطلب را، به منشی خودش ذکوان دستور داد که اسامی اولاد مرا بنویس و بیار. او آماری تهیه کرد و اسامی دختران و پسران معاویه و پسرزاده های او را هم نوشت و آورد. چون به این شعر شاعر هم تمسک کردند حالا یه شاعر بیابانی یه چیزی گفته

«بنونا بنو أبنائنا و بناتنا. بنو هنّ أبناء الرجّال الأباعد» این شاعر گفته است که بله پسرزاده های ما پسران ما هستند اما دختران ما، اولادشان، اولاد اجنبی اند به ما ارتباطی ندارند. دخترزاده های ما فرزند ما نیستند. پسرزاده های ما فرزندان ما هستند. خب این یه شاعر بیابانی گفته و اینها مستمسک قرار داده بودند. او هم برداشت اسامی پسران معاویه، دختران معاویه و اولاد پسریش را نوشت، نوه های پسری، وقتی آورد نگاه کرد گفت پس چرا بقیه را ننوشتی گفت مگر غیر اینها شما اولادی دارید. گفت خب بله دختران ما اولادشان مگر اولاد من نیستند؟ اونها را هم بنویس. از همین فرصت استفاده کرد. گفت ایها الامیر چطور شد که دخترزاده های شما اولاد شما هستند اما دخترزاده های پیغمبر اکرم اولاد پیغمبر نیستند؟ سکوتی کرد و بعد گفت که جایی نگی این حرف را. به من گفتی جای دیگه نگی. بسیار خب. این تعقیب کردند این مطلب را. مناظره ای شد میان امام کاظم علیه السلام و هارون الرشید. او هم همین مطلب را می گفت. حالا در یک مجلسی که ظاهرا می خواست که سرشکست بدهد امام را که شما پسر پیغمبر نیستید گفت آقا شما تو مردم گفته اید که ما پسر پیغمبریم و حال آنکه پسر پیغمبر نیستید شما. فرزندان علی هستید. به چه مناسبت شما می گید ما ابن رسول اللهیم. امام فرمود که از این بحث درگذر. تعقیبش نکن. گفت نمیشه. برای اینکه شما گفته اید که هر چه هست در قرآن هست و گفته اید ما هر چه در قرآن هست ما می دانیم. شما از قرآن آیه ای بیار که شما فرزند پیغمبر هستید. فرمود حالا که مطلب اینه پس بشنوید. شروع همین آیه را خواندن. «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحیم وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ » آیه رو خوندن. تا رسیدند به عیسی، «وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى و الیاس» پس سوال کرد «مَنْ کانَ ابو عیسی» پدر عیسی کی بود؟ گفت پدر نداشته. گفت بسیار خب. آیه قرآن عیسی را از راه مادر به ابراهیم منتسب کرده و گفته ذریه ابراهیمند. ما هم به همین دلیل از طریق مادر به پیغمبر انتساب داریم و از ذریه پیغمبر هستیم. به حکم همین آیه. چون آیه عیسی را از راه مادر ذریه ابراهیم دانسته، ما هم از طریق مادر ذریه رسول الله هستیم. و آیه مباهله هم که هست که خدا به پیغمبر فرموده دعوت کن بیان.

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ »[[22]](#footnote-22)

هرگاه بعد از علم و دانشی که (در باره مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی با تو به محاجّه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: «بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آنگاه مباهله کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

در این آیه هم همه متفقند که پنج نفر بودند، 4 نفر همراه رسول اکرم بودند. در این آیه انفسنا منطبق شده با رسول اکرم و علی علیه السلام. نسائنا منطبق شده به زهرا علیها السلام و ابنائنا پسران ما منطبق شده بر حسن و حسین علیهم السلام. که خود آیه حسن و حسین علیهم السلام را مصداقاً عنوان ابنائَنا نشون داده. یعنی پسران پیغمبر هستند. پس این خود دلیل روشنیست برای اینکه نسب از طریق مادر هم محقق میشه ولذا می توانیم ما بگوییم که تمام کسانی که از طریق مادر هم می رسند به صدیقه کبری علیها السلام اینها همه سیدند به این معنا. سید شریفند نسباً شریفند. برای اینکه همه اولادند و باید بگیم که اگه واقعا اغراق نگفته که اینکه تمام شیعه سیدند به این کیفیت یا اکثراً سیدند. به هر حال یا از طریق پدر می رسند یا از طریق مادر دیگه و این محبتی که این قدر بروز دارد خیلی بعید نیست که این محبت از همون قرابت نسبی سرچشمه گرفته باشه که این سیادت هست، برای اکثر اگر نگفتیم همه، اکثراً این ارتباط نسبی را دارند به صدیقه کبری علیها السلام از طریق مادر و لذا تمام احکام و مقررات اسلامی هم شامل هر دو میشه. هم کسانی که از طریق پسر به کسی منسوبند یا از طریق دختر و لذا در ازدواج مثلا. همونطور که انسان نمی تواند با نوۀ دختر پسر خودش ازدواج کند، خب با دختر دخترش هم نمیشه ازدواج کنه. برای اینکه هر دو اولادش هستند. پسر دختر دختر یا دختر پسر. خب هر دو اولادش هستند. در ارث هم به همین کیفیته. خب ارث می برند اگه کسی مرده فقط یه نوه دختری دارد و نوه پسری. خب هر دو می برند. نوه دختری هم ارث میبره. نوه پسری هم میبره. در ازدواج یکسانند. در ارث یکسانند. در نَسَب هم که به همین کیفیت یکسانند. بله مساله خمس مطلبیه. اون حساب جداگانه ای دارد. خمس، مصرفش طبق ادله فقهی که آقایون فقها دارند مال اون کسیست که از طریق پدر به هاشم میرسه. حالا به پیغمبر هم مربوط نیست. مختص به پیغمبر اکرم هم نیست که حتما مصرف خمس کسانی باشد که از طریق پدر به رسول اکرم برسند یا به فاطمه علیها السلام. این نیست. هاشمی بیان میشه در بیان فقها. هاشمی اون کسی است که از طریق پدر به هاشم میرسه و هاشم، جد دومین و سومین پدر برای پیغمبر اکرمه دیگه. عبدالله هست و عبدالمطلب و ابن هاشم دیگه و اگر کسی از طریق دیگری هم به هاشم برسه خمس می تواند بگیره ولو از طریق پیغمبر نباشه. مثلا از اولاد بنی عباس مثلا باشه. چون عباس بن عبدالمطلب هاشمیه دیگه. هاشمی است. از اولاد عقیل باشه می بره. یا از اولاد ابولهب باشه خب میبره. برای اینکه هاشمی هستند دیگه. اگر کسی نسب خودش را بتواند برساند به هاشم، خب مصرف خمس هست. مختص به سادات علوی و فاطمی نیست. این حساب دیگری دارد. عنوان هاشمیه و خمس مساله ایه. غیر مساله خمس، در بقیه احکام، اولاد دختری با پسری یکسانند. یعنی تمام اون کسانی که از طریق مادر هم می رسند به صدیقه کبری علیها السلام و به امیر علیه الصلاه و السلام، به پیغمبر اکرم علیه السلام، اینها همشون سادات حساب می شوند. به این معنا. سید نسبی حساب می شوند که شرافت نسبی دارند. منتهی به اون معنای خمس عرض شد که حساب دیگری دارد و تحت عنوان هاشمی هم هست. هیچ ارتباطی به علوی و فاطمی هم ندارد. پس این یک مطلبی بود عرض شد و در این ضمن هم نشون می دهد که خلاصه مساله اولاد، در شخصیت انسان خیلی موثره که اولاد ابراهیم را برای اینکه شخصیت او را نشان بدهد اسم میبره. یعنی شما هم مراقب باشید. جوری تربیت کنید فرزندانتان را، که شما را شخصیت دنیوی و اخروی برساند. در دنیا هم شرافت شما و اولادتون تو مردم نشون داده بشه؟؟؟؟ (30:00)

روز بیست و پنجم این ماه که پس فردا می شود روز شهادت امام سجاد علیه السلامه. در ضمن رساله حقوقی دارند. چون رساله حقوق از آثار بسیار ارزنده ایست که از امام سجاد علیه السلام باقی ماند. هم صحیفه سجادیه که بحر معارف دریای مواج معارف اسلامیست و تربیت انسانیست. رساله حقوق هم که دارند. شرح های زیاد هم نوشته شده. اون هم یه کتاب جامعه اخلاقیست که در تمام شئون زندگی دستور می دهد حقوقی معرفی می کند که از جمله اولش این داردک «اعْلَمْ رَحِمَكَ اللّهُ أَنّ لِلّهِ عَلَيْكَ حُقُوقاً» خدا شما را بیامرزد. بدانید خداوند سراپای شما را غرق در حقوق کرده. «مُحیطهً بِکَ مِنْ قَرْنِکَ إلى قَدَمِکَ» از سر تا پا شما را غرق در حقوق کرده. مراقب باشید حق خدا را ضایع نکنید. در این عمر زودگذر دنیایی با غفلت زندگی نکنید که رها کنید خودتان را. حقوق رعایت نشده باشه. حق سمع، گوش شما حق داره، چشم شما حق داره. زبان شما حق دارد، زوجه شما حق دارد، فرزند شما حق داره. حالا اینها زیاده خواستم که به تناسب اینکه فرزند را اینجا اسم برده خداوند اولاد ابراهیم را، که اولاد حقی دارد فرموده که «أَمّا حَقّ وَلَدِكَ» فرزند شما بر شما حق دارد «فَتَعْلَمُ أَنّهُ مِنْكَ» بدان که فرزند شما جزئی از شماست. پاره ای از وجود شماست. «مُضَافٌ إِلَيْكَ» چه بخواهی چه نخواهی در میان مردم به شما نسبت داده میشه. میگن مال شماست. اگر بد بود، بدی به شما نسبت داده میشه. خوب بود به شما نسبت داده میشه. «مِنْكَ وَ مُضَافٌ إِلَيْكَ فِي عَاجِلِ الدّنْيَا بِخَيْرِهِ وَ شَرّهِ»[[23]](#footnote-23) در همین دنیا هم خیر و شر او به پای شما نهاده می شود. «وَ أَنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وُلِّيتَهُ» روز قیامت هم در پای حساب شما را می آوردند، مسئول قرار می دهند شما در تربیت او، آیا حسن تربیت رعایت کردید یا نه. «مِنْ حُسْنِ اَلْأَدَبِ وَ اَلدِّلاَلَةِ عَلَى رَبِّهِ» او را با خدا آشنا کردید یا نه. با معارف دینت آشنا شده به وسیله شما. خودتون رفتید به جلسات بردید بچه خودتون را به جلسات دینی هم به مسجدها بردید یا نبردید. آخه خیلی ها هستند نه کاری ندارند. خودشون بروند در جلسه ها شرکت کنند در مسجدها شرکت کنند، عزاداری ها. کاری به اولاد ندارند. حالا اولادی گاهی ناخلف میشه مطلبیه ولی بسیاری کاری ندارند به اولاد. رها می کنند فقط خودشون دنبال کار خودشون هستند و این روز قیامت مسئولیت دارد که چرا متوجه او نشدی. چرا مراقب اولاد نشدی. چرا نبردی در مساجد و در جلسات دینی تا حرف ها به گوشش برسه با نوشته ها و گفتار مذهبی آشنا شده باشه. «مُثاب علی الاحسان» اگر چنانچه محسن بوده اید و خوب تربیت کردید شما پاداش دارید. اگر بد تربیت کردید عقاب دارید «و اما حَقُّ الزَّوجَةِ » خب باز هم گرفتاری ها داریم از طرف خانواده ها که خیلی ها درباره همسرانشون جفا می کنند. حق زوجه را رعایت نمی کنند. ما موازین اسلامی را واقعا در زندگی خانوادگی و اجتماعی زیاد رعایت نمی کنیم. « فَاَنْ تَعْلَمَ اَنَّ اللّه َ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَها لَکَ سَکَنا وَ اُنْسا» بدان خداوند همسر شما را زوجه شما را، مایه آرامش قلب شما قرار داده. مایه انس شما قرار داده و «تَعْلَمَ اَنَّ ذلِکَ نِعْمَةٌ مِنَ اللّه ِ» بدانید که همسر نعمتی است از جانب خدا به شما داده شده. «فَـتُـکْرِمَها » باید اکرامش کنید. توهین نکنید. غالبا تحقیر میشه. چه بسیار مردانی که اصلا زن را به حساب نمی آوردند. غالباً قهر هم می کنند. چند روز، چند ماه با حال قهر زندگی می کنند. تحقیره، توهین به اوست. گفته تکرمها، باید اکرام کنید بیان امام سجاد علیه السلامه. شما وظیفه دارید همسر خود را مورد اکرام و احترام قرار بدهید. «تَرْفُقَ بِها» مدارا کنید با او. البته شما هم حق بر او دارید. شدیدتر هم دارید. حق شما نسبت به زوجه تان بیشتر است از حق زوجه بر شما. این مسلم ولی این دلیل بر این نیست که شما توهین کنید، تحقیر کنید او را به حساب نیاورید. «ان ترحمها فان لها علیک ان ترحمها لانها اسیرک» زیرا به هر حال اسیر شماست. حالا هر چه هم باشه. به هر حال اسیر شماست. در اختیار شماست. زمام طلاق او به دست شماست. مساله انفاق او به دست شماست. اگر هم گاهی نادانی کرد. «فاذا جهلت عفوت عنه» باید عفو داشته باشید. شما بزرگترید. اگر او نادانی کرد شما با بزرگواری با او برخورد کنید. این هم حق زوجه و بعد حق پدر و مادر و اینها فراوانه. که امام سجاد علیه السلام در رساله حقوق چه خوبه که داشته باشیم تو خانه هامون، ترجمه هم شده. شرح هم زیاد شده. رساله حقوق امام سجاد علیه السلام. رساله که میگیم چون نامه ای بوده مرقوم فرمودند و در ضمن اون نامه این حقوق را بیان فرمودند و خیلی مفصل هم هست. حالا سعید بن مسیبت که از علمای معروف و معاصر امام سجاد علیه السلام بوده و از اشراف و بزرگان هم بوده از او نقل شده که من در یک سفر، در سفر حج همراه بودم با امام سجاد علیه الصلاه و السلام. حالا این سفر حجش را بعد عرض می کنم. باز از همین سعید بن مسیب نقل شده[[24]](#footnote-24) این مطلب که وقتی قحطی در مدینه پیش آمد خیلی مردم به زحمت افتادند خشکسالی. مردم رفتند برای نماز باران. استسقا. رفتند به صحرا. خب من هم بودم در میان جمعیت. خب داشتند، ناله داشتند مناجات داشتند، زاری داشتند. من در این وسط چشمم افتاد به یک غلامی که سیاه پوست بود اما خیلی متین بود. دارای متانت و درایتی به حسب قیافه اش برای من روشن بود که مرد منوریه. و بدنش سیاه پوست بود. دیدم او هم از میان جمعیت رفت بالای تلّی مشغول نماز شد. و رفتارش برای من جالب بود. این بود من هم رفتم به سمت او و نزدیک اوف در غوغای جمعیت مناجات داشت ولی من نمی فهمیدم چی میگه. همینقدر می فهمیدم که با خدا راز و نیازی دارد و اشک ریزانی دارد. در همین حال دیدم که در آسمان ابر آمد بالای آسمان و پوشانده شد صدای رعد و برق. برای من مسلم شد که در اثر دعای این مرد بوده. این انقلاب در فضا پیدا شد. باران شدیدی بنا کرد آمدن. او هم تا دیدم هوا پوشانده از ابر. سجده ای کرد و به راه افتاد. من دنبالش رفتم ببینم از کجاست. رفتم رفت در خانه امام سجاد علیه السلام. فهمیدم از تربیت شده های این مکتبه. فردا رفتم در خانه امام سجاد علیه السلام گفتم آقا من توی منزل شما یک غلامی سراغ دارم و آمده ام اگر بر منت بگذارید بر من بفروشید. بر من منت بگذاری من خریدارش هستم. فرمود که چرا بفروشم. چرا به تو نبخشم. به تو می بخشم ان را. بعد دستور دادند اونکه متصدی غلام ها بود فرمود که او را بیار. که این ببیند آقای سعید ببینه او را. آوردند. امام سجاد علیه السلام یکی از کارهایی که در واقع ترویج دین بود یکی از کارها همین بود که برده ها را می خرید. چون اون وقت برده می خریدند برای استخدام و خدمتکار تو خانه. ولی امام نه می خرید اینها را گاهی هم زیاد هم بودند. چه بسا 100 تا یا کمتر و بیشتر تو خانه اش غلام ها بودند ولی هدف امام این بود اینها را تربیتشون می کرد. چون زمانی بود به خودشون مهلت داده نمی شد که برن تو مسجد و جلسه و مردم و ارشاد و هدایت ممنوع بود. از این راه امام وارد می شد. یکی صحیفه بود که دعا می کردند و ضمن دعا مطالب را بیان می کردند. فقط در ضمن دعا. فلذا دعای صحیفه به همین دعای تنها اکتفا نمیشه. معارف اسلامی درش جمعه. میگه چنین بود. برده ها را می خریدند تربیت می کردند. در زیر دستشان هر کدام یه عالمی می شدند مروج. تا شب آخر ماه رمضان میشد. همه را جمع می کردند با یه برنامه خاصی که حالا مجال گفتنش نیست. همه را جمع می کردند و به اونها سفارشاتی داشتند و اونها را وادار می کردند فردا بروند برای تبلیغ. و روز عید آزادشون می کردند. تمام اینها را شب آخر ماه رمضان آزاد می کرد و روز عید هم جوائزی به اینها می داد پخش می شدند در شهرها، در روستاها. هر کدام هرکجا می رفتند یه عالم مروجی بودند مبلغ دین بودند و مردم را با مکتب اهل بیت اشنا می کردند. هدف امام از خریدن این برده ها تربیت معلم بود. تربیت مربی بود. عالم بسازد و تو شهرها پخش کند. لذا یکی از اونها همین بود. این مرد آمد گفت من میخوام بخرم. امام فرمود بیارن اون غلام ها. وقتی آوردند تعبیر به غلام هم نمی فرمودند. فتا و فتات. جوانمردان. فتی یعنی جوانمرد. به این کیفیت. وقتی آمد او نگاه کرد دید نه! تو اونها نیست. گفت آقا اونی که من مطلوبم هست تو اینها نیست. فرمود آیا هست کسی دیگه از اون متصدی پرسید. باز هم هست تو غلام ها کسی که نباشه. گفت بله یکی هست که متصدی چهارپایان است. میرآخور تقریبا. از شدت تواضع و اخلاص اون کار را به عهده گرفته بود. فرمود بیار او را. وقتی آمد، سعید نگاه کرد دید همونه. این همون جوانمردیست که دیروز در حال استسقا و تقاضای باران از خدا دیده است. عرض کرد آقا همین را می خواستم. منظورم همین بود. امام فرمود بسیار خب. من شما را بخشیدم به آقای سعید. همراهش برو. او تا شنید این حرف را، سر به پایین انداخت. دگرگون شد. اشکش جاری شد. رو کرد به سعید گفت ما حملک علی ان فرقت بینی و بین مولایی. چه باعث شد که آمدی مرا از مولایم جدا کردی؟ این حرف چنان سوزناک بود که این سعید گفت من متاثر شدم که چرا گفتم این حرف را. تمام حضار مجلس گریه کردند در اونجا از این حرف که چرا از مولای من جدا کردی. بعد من گفتم من اون حالی که از شما دیدم دیروز، در بیابان، که مردم مشغول استسقا بودند من متوجه شدم که خدا دعای تو را اجابت کرد و من می خواهم بعد از این تو مولای من باشی من غلام تو باشم. او وقتی که شنید چهره برافروخته شد و دست به آسمان برداشت. گفت خدایا بین من و تو یه رازی بود پنهان. و رازم را افشا کردی. حالا من دیگه دوست ندارم در دنیا بمانم. مرا هم ببر. این را گفت و انقلابی در مجلس افتاد که حضار مجلس مثل اینکه مجلس عزا شد اونجا. خود امام سجاد بنا کرد گریه کردن. بقیه گریه کردند. سعید میگه من برخاستم دیگه نتوانستم بنشینم. با حال گریان برخاستم از مجلس بیرون آمدم. گفتم بد شد این حرف من این پیشنهاد من. وقتی رسیدم به منزل دیدم کسی آمد از دنبال من که آقا گفته بیا اگه جنازه می خوای تشییع کنی بیا. اون غلام از دنیا رفت. من برگشتم دیدم همونجا از دنیا رفته است.

حجاب چهره جان می شود غبار تنم خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم[[25]](#footnote-25)

همین سعید دارد، می گوید که قصه ای ازش نقل شده که من سفری با امام سجاد علیه السلام همسفر بودم در راه حج، بین راه در منزلی فرود آمدیم. امام دو رکعت نماز خواندند. و سر به سجده نهاد. تسبیحی در سجده داشتند من دیدم عجیبه وقتی امام در سجده تسبیح می گوید تمام این سنگ ها و کلوخ ها مثل اینکه هر چه در اینجا هست با امام هماهنگی می کنه. «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»[[26]](#footnote-26) من وحشت فرا گرفت که مثل اینکه از همه جا صدای تسبیح بلنده. امام سر برداشت به من فرمود تو وحشت کردی عرض کردم بله. فرمود من برات حدیثی بگویم که از پدرم او از پدرش تا به رسول خدا که جبرئیل از خدا نقل کرده خدا فرموده که من در مسجد تو همون مسجد النبی در مدینه قرار داده ام هر که دو رکعت نماز در مسجد تو بخواند اما موقعی که مسجد خالیه کسی نباشه، این دو رکعت نماز اونجا بخواند خداوند تمام گناهانش را می آمرزد و حوائجش را برآورده می کند. این حدیث را از امام سجاد شنیدم. گفتم دیگه از او راوی محکم تر، موثق تر نمیشه و لذا در دلم نشستف مترصد این بودم یه روزی مسجد خلوت بشه کسی نباشه، برم یه دو رکعت نمازی که آقا فرمودند بخوانم ولی هر وقت رفتم مسجد کسی بود. نشد من یک روزی مسجد را خالی ببینم. همه چیز امنیتی بود. دنبال فرصتی می گشتم تا روزی که امام سجاد از دنیا رحلت فرمودند به شهادت رسیدند. اون روز، رستاخیزی در مدینه برپا شد. قیامتی شد مدینه. سراسر مدینه ضجه و شیون شد در روز شهادت امام سجاد علیه السلام. چون می دونیم که از میان اصحاب خمسه اصحاب کسا، پنج تن مبارک هیچ کدامشان تشییع جنازه ای نشد. پیغمبر اکرم که می دانیم تشییع نشد برای اینکه در همان حجره ای که رحلت فرمود همونجا دفن شد. از امیر علیه السلام که نشد. شبانه بردند چند نفری بردند در صحرا در نزدیک نجف دفن کردند. از صدقه کبری علیها السلام که می دانیم که به چه کیفیت شد شبانه دفن شد. امام حسن را که می دانیم، بعد هم روشنیم. امام حسن هم ای کاش نشده بود. همین که جنازه را بلند کردند. دختر آشوبگر ابوبکر آمد عایشه آمد سر راه گرفت و فتنه ای برپا کرد. جنازه را تیرباران کردند که اون تشییع که اونجور باشه نشد. تنها تشییعی که تنها کسی که در جنازه اش تشییع شد غوغا شد در مدینه رستاخیز عظیمی برپا شد امام سجاد علیه السلام بود که زن و مرد و پیر و جوان و همه اینها ریختند از خانه ها بیرون و صدای ضجه به آسمان رفت. خب مردم رفتند برای تشییع جنازه. سعید گفت که من دیدم بهترین فرصت همین جاست. الان مسجد خالیه. تو مسجد احدی نیست. همه رفتند دنبال تشییع جنازه و نماز بر امام سجاد علیه السلام. آمدم تو مسجد که از اون فرصت استفاده کنم. دیدم دو نفر هستند مرد و زن اونها هم رفتند. تنها من موندم و مسجد. خیلی خوشحال شدم که حالا اون نماز را می خوانم. ایستادم به تکبیر نماز بگویم ناگهان دیدم تکبیری از آسمان بلند شد و تکبیری از زمین جواب اون تکبیر داده شد. من ترسیدم وحشت فرا گرفت. باز دوباره تکبیر دوم از آسمان. تکبیر سوم از زمین. من افتادم رو زمین. نتوانستم دیگه بایستم ولی متوجه بودم تکبیر سوم از آسمان باز هم از همین هفت تکبیر از آسمان گفته شده و هفت تکبیر از زمین. نماز بر جنازه امام سجاد تمام شد. مردم ریختند تو مسجد آمدند و لذا دیدم نتوانستم. نه توانستم به نماز امام سجاد بروم نه توانستم دو رکعت نمازی در مسجد بخوانم و لذا همیشه گریه می کرد می گفت ای کاش می رفتم در تشییع جنازه امام سجاد و نماز بر اون حضرت می خواندم. طاووس یمانی هم که میگه[[27]](#footnote-27) من یک شبی در مسجدالحرام بودم و بعد شب از نیمه گذشت مردم همه رفتند. اونهایی که می خواستند بخوابند خوابیدند. من ناله جانسوزی به گوشم رسید. دیدم کسی با خدا مناجات می کند. به قدری جذاب بود کشیده شدم به سمت صاحب صدا. رفتم از نزدیک دیدم مولای من امام سیدالساجدین علیه السلامه. فکر کردم باشم تا ببینم نحوه عبادت رو از دور ناظر باشم. دیدم با خدا مناجات می کند جملاتی می گوید «یا من اجیب دعا المضطر فی الظلم. یا کشف الضر و البلوا و ...» ای خداوند بزرگی در نیمه شبان به جواب بندگانت لبیک می گویی. ای خدای بزرگی که پناه بی پناهان هستی. به داد دل دردمندان می رسی. «قَد نَام وَفدُكَ حَولَ البَيتِ» این مهمان های شما آمده اند اطراف خانه ات خوابیده اند. همه چشمها در خواب است تنها تو ای حی قیوم بیداری و مراقب حال بندگانی. «أدعوكَ رَبِّ دُعاءً قَد أمَرتَ بِهِ» خدایا من آمدم به گدایی در خانه ات. «فَارحَم بُكائي بِحَقِّ البَيتِ وَالحَرَمِ» بر این اشک چشمم رحم کن. بر گریه ام رحم کن. ای خداوند حرم ای خداوند بیت. اگر بنا شود عفو تو شامل حال نیکان بشود پس گنهکاران به کجا پناه ببرند. درد دل با که بگویند. اینقدر گفت و گریست. دیدم افتاد روی زمین بیهوش شد. من رفتم. سرش را به دامن گرفتم. قطرات اشک از چشمم ریخت به صورتش. برداشت چشم خود را فرمود که بودی که مرا از یاد خدایم مغفولم کنی. گفتم من طاووس یمانی غلام تو هستم چرا اینقدر ناراحتید شما. جد شما رسول خداست. علی مرتضاست. جده شما زهرا علیها السلام. پدر شما سیدالشهدا اینقدر ناراحتید شما. این ناراحتی مال ما گنهکاران است فرمود «هیئات دعا لی حدیث اَبی و جَدّی و امی» نه سخن از جد و پدر و مادر به میان نیاور. روز قیامت مگه نشنیده ای «فَإِذا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لا يَتَساءَلُونَ »[[28]](#footnote-28) روز قیامت حساب نسب به درد نمی خورد. «إنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْجَنَّةَ لِمْنَ أطاعَهُ وَ لَوْ کانَ عَبْداً حَبَشِیاً وَ خَلَقَ النّارَ لِمَنْ عَصاهُ وَ لَوْ کانَ سَیداً قُرَشِیاً؛» جهنم و بهشت مال نیکان و بدکاران حساب می شود و گفتی رحمت خدا قریب من المحسنین. این را گفت و باز دوباره سر به سجده گذاشت. «عُبَيْدُكَ بِفِنائِكَ، مِسْكِينُكَ بِفِنآئِكَ، فَقيرُكَ بِفِنآءِكَ.»[[29]](#footnote-29) خدا بنده کوچکت در خانه ات آمده. گدای در خانه ات سر به خاک نهاده. این حالت عبادتش بود اما یک جمله هم از مصیبتش که نقل شده اون غلامش خدمتگزارش گفته بود که 35 سال امام بعد از واقعه شهادت زنده بود ولی یک شب نشد من برام رختخواب پهن کنم. نشد یک روز سفره غذا براش ببرم. برای اینکه هر شبف شب زنده دار بود و هر روز هم روزه دار بود فقط موقع افطار که می شد یک گرده نان جو می بردم با ظرف آبی. اما مگر می خورد؟ ظرف اب را روی دست می گرفت. هی نگاه می کرد و اشک می ریخت می گفت «آه آه قُتل ابن رسول الله عطشانا قتل ابن رسول الله جائعا» وای پسر پیغمبر را تشنه کشتند، پسر پیغمبر را گرسنه سر بریدند. لا حول و لا قوه الا بالله

1. مصباح الزائر،ص441 و بحار الانوار،ج2، ص101 [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره انعام، آیه 83. [↑](#footnote-ref-2)
3. 1خمسه نظامی گنجوی ص125 [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره انعام، آیه 76. [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره نساء، آیه 165. [↑](#footnote-ref-5)
6. بحارالانوار، ج 14، ص 331. [↑](#footnote-ref-6)
7. الاختصاص، ص 335. [↑](#footnote-ref-7)
8. مصباح الشريعة ج1 ص20 [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره حدید آیه 23 [↑](#footnote-ref-9)
10. نهج البلاغه حکمت77 وسائل الشیعه ج15ص109 [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره بقره، آیه 2. [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره ق آیه16 [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره انعام، آیه 102 [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره یوسف، آیه 76. [↑](#footnote-ref-14)
15. سوره تکویر، آیه 29. [↑](#footnote-ref-15)
16. سوره انبیاء، آیه 72 [↑](#footnote-ref-16)
17. سوره ابراهیم، آیه 24. [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره انعام، آیه 84. [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره یوسف، آیه 22. [↑](#footnote-ref-19)
20. سوره انعام، آیه 85. [↑](#footnote-ref-20)
21. همان، آیه 85. [↑](#footnote-ref-21)
22. سوره آل عمران، آیه 61 [↑](#footnote-ref-22)
23. الوافي ج5 ص713 [↑](#footnote-ref-23)
24. اثبات الوصیه ؛علی بن حسین مسعودی ص175 [↑](#footnote-ref-24)
25. دیوان حافظ تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی 342 [↑](#footnote-ref-25)
26. سوره اسراء، آیه 44. [↑](#footnote-ref-26)
27. اصول کافی ج1 ص528 و بحار الانوار ج4 ص101 [↑](#footnote-ref-27)
28. سوره زمر، آیه 68. [↑](#footnote-ref-28)
29. الصحيفة السجادية (ابطحي) - الإمام زين العابدين (ع) - الصفحة ٥٣٦ [↑](#footnote-ref-29)